

بر برگ های باغ

ع.ش. اروند

به سیمرغ قاف ایران
محمد مصدق



چون کاج های لخت تهیدست سرفراز

بر اوج آسمان خدا سر کشیده ام

در زیر بار عزلت سنگین قامتم

نه یک دم آرمیده نه هرگز خمیده ام

شلاق باد خورده تنم سالها و کس

نشنیده ناله ای ز هزاران زبان من

ور هاله ای است بر سرم از ابر سیمگون

از خاک زنده است تن نیمه جان من

برچیده دامن از گذر فصل و ماه و روز

از خاکیان بریده ز غوغا گریخته

با آفتاب بوده هم آغوش و هم نفس
و آنگاه بر سر دگران سایه ریخته

گر رقعہ رقعہ شد به تنم پوستین، مرا
بر سر، چنان مسیحا تاجی ز سوزن است
از آسمان اگرچه نیاید فرو سرم
دائم که بر کنار مگامک نشیمن است

گر صبحدم نسیم خوشی می نوازدم
راهی به سویش از دل خارا گشاده ام
در تند باد حادثه تنها تر از خدا
در کار آفریدن خویش ایستاده ام

راهم هزارساله و بارم کمرشکن
باری که تازه آمدگان پرنداشتند
از سر مرا تلاطم طوفان چو می گذشت
جز باد " فتنه " آنان در سر نداشتند

چون کاج های لخت تهیدست سرفراز
بر اوج آسمان خدا سرکشیده ام
بر برگ های باغ کجا می توان نوشت
از او ج خویش آنچه در این باغ دیده ام

پاریس، اکتبر ۱۹۸۲

این شعر بار نخست در اکتبر ۱۹۸۲ در مجله ی نهضت منتشر گردیده است و این بار با تقدیم آن به روان پاک بزرگمرد سراسر تاریخ
ایران انتشار می یابد.

دوشنبه ۵ اسفند ۱۳۸۷ - ۲۳ فوریه ۲۰۰۹